

یادداشت مؤلف

الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین، و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین.

با درود و سلام وافر بر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و با سلام و تحیت بسیار بر امام عصر حضرت بقیة الله الأعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و با درود و سلام فراوان به روح پاک حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - دیگر مراجع عظام، علما، صلحا، مؤمنین و با توکل به خداوند عز و جل.

قطعاً در طول زندگیمان شنیده، یا شاهد این بوده ایم که به واسطه سوءظن های باطل و بی مورد، چه خانواده های آبرومند و دارای وجهه اجتماعی از هم گسسته شده و یا به واسطه عمل های نابخردانه به انحطاط کامل منتهی شده اند. و حتی سوءظن بین شرکای تجاری و اقتصادی آنان را بر علیه یکدیگر واداشته و سرانجام منجر به ورشکسته شدن ایشان شده است. البته سوءظن دامنه های گسترده در ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، عاطفی،

خانوادگی دارد، و باعث گسترش نزاع‌ها، ظلم، فساد، تباهی، قطع رحم، ضرب و شتم‌ها، پاپوش برای دیگران درست کردن، پیش‌داوری‌ها، قضاوت‌های جاهلانه و نفسانی و امیال شخصی، افزایش حقد و کینه، ایجاد بدبینی، انتقام‌گیری، افزایش جرم و بزه‌کاری می‌شود، و هدایت مردم را به سوی داسراها، دادگاه‌ها و ادارات پلیس و سپاه رهنمون شده و سفیر زشت‌نمایی زیبایی‌ها و فناپذیر کردن دوستی‌های پایدار، مودت، محبت، صداقت، ایجاد ممانعت کردن در مساعدت یکدیگر و سایر آفاتی که در جامعه، خانواده و نزد فرد فرد آن ملموس و مشهود است، می‌باشد. در نتیجه سوءظن بی‌مورد عاملی می‌شود تا ما عجلولانه فکر کنیم، سخن بگوییم، تصمیم بگیریم، و عمل نماییم. این‌گونه اعمال غیرمعقول و غیرمنطقی و غیرالهی است و عایداتی جز انحطاط و فنا می‌محض، و نابودی اجتماع و خانوادهٔ مسلمانان را در پی نخواهد داشت.

موضوعی که در این کتاب - و حاصل زحمات، خدمات و رشادت علمای معظم اسلام است - مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته، عبارت است از واکاوی عمل و بیان زشت و ناپسند بدگویی پشت سر مؤمنان و انسان‌ها که همان غیبت نامیده شده و برابر بررسی‌ها و واکاوی‌های انجام یافته، این عمل نوعی بیماری تلقی شده است، و آن جز ابتلای به حسد، سوءظن، تجسس در امور شخصی دیگران، خودخواهی، خودبینی، کبر، حرص، طمع، ریا، انحصارطلبی، ظلم، بخل، زیاده‌خواهی، کینه‌ورزی و نهایتاً تبعیت محض از نفس اماره یا جهل به احکام و شریعت اسلام و یا عدم آگاهی از آثار مخرب آن در جامعه

نیست. و این امر نیز در تمام اعصار و ادوار گذشته و حال و در میان تمام ملل و تمدن‌ها یکی از بزرگ‌ترین ابتلائات روحی و روانی بوده و هست. و اکثراً به واسطهٔ زبان، چشم، دست و سایر اعضای بدن مرتکب این فعل حرام و غیرالهی و غیرانسانی می‌شوند، ممکن گشته، و عمل حرام غیرمعقول و غیرمنطقی را که دور از شئون انسانی خصوصاً اسلامی است، به ما تحمیل می‌کند. خوشبختانه در راستای شناخت این مهم و علاج آن اقدامات مؤثر معمول، و به آن پرداخته‌اند. لکن در هر عصری جوامع بشری در خطر ابتلای به این بیماری است؛ لذا هرچه پیرامون این موضوع واکاوی، تحقیق و پژوهش شود، مفید و مؤثر خواهد بود، ان شاء الله تعالی.

البته امروزه جوامع بشری به دلیل روشنگری‌ها و تحصیل علوم جدید و قدیمه به حد لازم و کافی به رشد و بلوغ رسیده که بتواند با بهره‌گیری از قوانین و مقررات سودمند الهی، در جهت منافع انسان‌ها بهتر از گذشته بهره‌مند گردد؛ اما اگر درست دقت کنیم، خواهیم دید اجتماعات بشری در هر دوره‌ای با محاسبهٔ شرایط محیطی و اجتماعی که پیرامونش را احاطه کرده به وسیلهٔ دین و مذهب یا قانون‌گذاران خردمند و مجریان با اخلاص، به اصول و ضابطه‌های شایستهٔ آن آگاه گشته‌اند. با این وجود، در بسیاری از موارد، محرومیت‌های مادی و معنوی و آلام گوناگون زندگی فردی، اجتماعی را تباه کرده و به تبع آن، بدبینی، بدگویی، حسد، خودخواهی و سایر صفات ناپسند و از جمله غیبت دیگران را رواج داده، سوءظن بر آدمی احاطه پیدا کرده، و متأسفانه این رویه، اخلاق و کردار و رفتار اجتماعی ما شده است.

امروزه که ما در عصر علم و دانش آن هم در سطح گسترده‌ای به سر می‌بریم، به جرأت می‌توان ادعا کرد انسان تباه شده جهل مطلق نیست؛ بلکه قربانی امیال حیوانی، شهوانی، زیاده‌طلبی و خودخواهی است. این امر به قدری در آن افراط شده که دیگر انسان حاضر نیست عواقب عمل زشت و ناروای خودبینی و غیبت را محاسبه نماید. و بعضاً همین عمل ناثواب و ناشایست در جامعه چنان جلوه می‌کند که گویا عملی مثبت و حق است و به تعبیری جنبه مثبت و گونه‌ای اصیل و مفید در نهاد انسانی به خود می‌گیرد. و آنگاه عمل بدگویی در جامعه شیوع پیدا می‌کند و انسان مبتلا به آن، آمادگی همه‌جانبه دارد تا مجری فرامین انفاس غیرالهی شود، از جمله مرتکب عمل زشت بدگویی (غیبت) و تجسس در امور دیگران و دریافت ضعف‌ها و نقصان انسان‌ها و عرضه آن‌ها به بازار. این زمانی است که هر غیبت‌کننده‌ای جرم صغیر را ایجاد و جرم کبیر را مرتکب شده است. می‌دانیم که تجسس و سوءظن موجب افترا بستن به دیگران می‌شود و افرادی که مرتکب این صفات رذیله می‌شوند مبتلای به بیماری روحی و روانی شده‌اند: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱ وقتی این مرض به اوج می‌رسد، انسان بیمار چنان پست و دنی می‌شود و فضاحت را به جایی می‌رساند که برای تخریب رقیب خود، حتی علیه مردگان ایشان به تهمت و بدگویی اقدام می‌کند.

کما این که خداوند متعال از خلقت ما انسان‌ها اهداف و انگیزه‌های فراوانی داشته و از این که انسان را جامع و کامل در میان سایر مخلوقات

آفریده و آنگاه فرموده: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱ و این فرمایش حق تعالی موجب ارزش و لیاقت انسان، و سبب تکامل بخشیدن به او شده است.

بدین سان ما به شأن و منزلت آدمی آگاهی پیدا کرده، و باید از هر اقدام و عملی که مغایر با شئون انسانی و خلاف رضای خداوند است دوری گزینیم، و با سرمشق قرار دادن سیره پاک ائمه معصومین علیهم السلام علما و بزرگان دینی، زندگی خود را تعالی بخشیم. به یقین دانسته‌ایم که عمل غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد، و از صلاحیت داشتن آثار صالح - که از هر کسی توقعش می‌رود - ساقط می‌کند و آن آثار عبارت است از این که هر فرد جامعه با دیگری حشر و نشر می‌کند و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی می‌شود و ترسی از ناحیه او به دل راه نمی‌دهد، او را انسانی عادل و صحیح می‌داند، در نتیجه با او مأنوس می‌شود؛ نه این که از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد.

در این هنگام است که از تک تک افراد اجتماع آثاری عاید جامعه می‌گردد، و جامعه عیناً مانند یک تن واحد متشکل می‌شود؛ اما اگر در اثر غیبت و بدگویی ناخشنود و متنفر شود، خود را منزوی می‌یابد و فردی معیوب می‌پندارد. در نتیجه، با همه قطع رابطه می‌کند. این قطع رابطه را وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می‌فهمیم که چه خسارت بزرگی بر ما وارد آمده است.

پس در حقیقت عمل غیبت، به منزله آفتی است که اگر در جسم و روان شخص راه یابد، اعضای او را یکی پس از دیگری به نابودی می‌کشاند، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد. انسان موجودی اجتماعی است، و بنا به حکم ضرورت اجتماع تشکیل داده، بنابراین باید یک زندگی اجتماعی داشته باشد و در اجتماع دارای منزلتی شایسته و صالح باشد، منزلتی که به خاطر آن از دیگران بهره‌مند، و دیگران از خیر او برخوردار شوند. اما یکی از پدیده‌های شوم و فاسد یعنی غیبت عامل مؤثری است برای این‌که او را از این منزلت ساقط کند و این هویت را از او بگیرد. در آغاز، یک فرد را از تعداد این جامعه کم می‌کند و سپس فرد دوم و سوم و ... تا آن‌جا که در اثر شیوع غیبت تمام افراد جامعه از صلاحیت زندگی اجتماعی ساقط می‌شوند و صلاح جامعه به فساد مبدل گردد، آن وقت دیگر افراد جامعه با هم انس نگیرند و از یکدیگر ایمن نباشند و به یکدیگر اعتماد نکنند و در نهایت، دواپی که برای تشکیل جامعه از روز نخست بوده، به صورت دردی بی‌دوا درمی‌آید و نه تنها اثر مطلوب نداشته؛ بلکه معضلات و مفاسدی را در پی خواهد داشت.

پس غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزها می‌گویند، و اگر از آسیب و اثرات مخرب غیبت‌کنندگان مطلع شوند، از آن احتراز می‌جویند و نمی‌گذارند پرده‌ای را که خدا روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده‌پوشی‌ها را بدین منظور پدید آورده که حکم

فطری بشر مجری گردد، یعنی این که فطرت بشر او را وامی دارد که به زندگی اجتماعی تن در دهد، و این غرض حاصل شود و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند. با در نظر گرفتن این که هیچکس منزله از تمام عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی‌شد.

بنابراین، ساده‌اندیشی است که ما تصور کنیم عمل غیبت برای جامعه و خانواده و دین ما هزینه یا خسارتی ندارد، غافل از این که این عمل نفسانی غیرالهی و انسانی و کاملاً خودخواهانه موجب پایمال شدن حقوق مؤمنین (حق الناس)، اذیت و آزار، کدورت، فساد، تباهی، از هم پاشیده شدن کانون گرم زندگی و اجتماع، ترویج منکر، قتل، ستم، و حوادث ناشی از آن، دین‌گریزی و بسیاری دیگر از خسارت‌هایی که بعضاً قابل جبران هم نباشند در پی دارد، و در کوتاه یا درازمدت در جامعه محسوس خواهد بود و این همان جرم صغیر و جرم کبیر است.

اکنون که واقف شدیم این پدیده شوم و رذیله اخلاقی چقدر مضر و نامعقول و جاهلانه و غیرالهی و انسانی است؛ برماست ترک آن، و آگاهی پیدا کردن از علل بروز آن در جامعه و خشکاندن ریشه مفسده‌های این‌چنینی در خود، خانواده، اقوام، دوستان، همکاران، همشهریان و جهانیان، تا بتوانیم در یک اجتماع عاری از تنفر و زشتی‌ها و... در جهت تکامل دین و انسانیت و مسئولیت و سازندگی‌هایمان فعال و کوشا و با نشاط روحی و روانی باشیم. زیرا انسان‌های بزرگ با دید جهانیان و عمیق‌نگری، از ضعف‌های کوچک

دیگران در مقابل نعمت‌های بیکران الهی چشم‌پوشی کرده و هرگز تفکری پیرامون نقصان دیگران نکرده، وقت گرانها اما کوتاه مدت انسانی را هرز نمی‌دهند، زیرا کارهای مهم‌تری دارند و می‌بایست در این فرصت بسیار کوتاه عمر خود (حیات دنیوی) به آنها پردازند تا خداوند خشنود و ما رستگار شویم و آرامش را به دیگران هدیه بدهیم. و با دوری جستن از این صفت پست که اخلاق رذیله است، زندگی برای فرد فرد جامعه از شیرینی و حلاوت ایده‌آل لبریز، و برای همگان سرشار از دوستی، همدلی، مودت می‌شود، و دیدگاه‌های خوش‌بینانه و حسن‌ظن بر تمام رفتارها و نیت‌های ما غلبه کرده و تقوای الهی در ضمیر پاکان بیشتر از پیش رشد و نمو می‌کند و دیگر زبان، چشم، ابرو و اعضا و جوارح، قلم و اشارات آدمی در ید و اختیار الهی قرار می‌گیرند و از ارتکاب عمل زشت و انجام فعل حرام منع می‌شوند.

بدین‌سان تهذیب نفس به وجود می‌آید، و عملی غیر رضای حق تعالی انجام نمی‌دهند، و عقل و روح آدمی نیز بدان جهت سوق و اشتیاق پیدا می‌کند، و نفس اماره مغلوب، و نفس لواحه را سپری و به مالکیت نفس مطمئنه می‌رسیم. چنان‌که حق تعالی در مصحف شریف فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً...»^۱

اکنون برماست تا با اراده‌ای استوار، و باور قلبی و عینی و اعتقادی تصمیم بگیریم تا با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی و اخلاقی و اسلامی و

ایرانی خود؛ بدی‌ها، زشتی‌ها و پلیدی‌ها را به خوبی‌ها و زیبایی‌ها مبدل کنیم. از هم‌اکنون ترک عمل‌های ناشایست، از جمله بدگویی پشت سر دیگران، تجسس در امور شخصی دیگران و... را قطع کنیم.

اما ای عزیز! چرا وقتی که راه زندگی هموار می‌گردد، بشر تغییر حالت داده و خونخوار می‌گردد؟

وقتی خوبی‌ها، دوستی‌ها، زیبایی‌ها، محبت‌ها، قشنگی‌ها، برادری و اخوت‌ها، مودت‌ها، گذشت‌ها، قناعت‌ها، تعریف به خوبی‌ها و تمجیدها، عشق و صفا و صمیمیت‌ها، مساعدت‌ها، نشاط‌ها، خوشی‌ها، علاقه‌مندی‌ها، یاری کردن دیگران و سایر صفات شایسته و عالی و دلپسندی‌ها وجود دارد، و از طرفی عمر کوتاه ما انسان‌ها و مسئولیت فراوان که به دشمنان نهاده شده و مجال آن را نداریم که حتی خوبی‌های الهی و نعمات و اسعاه‌اش را شکرگذاری کنیم، چرا مشغله غیرالهی برای خود و دیگران ایجاد کنیم و با عمل ناثواب روح و جسم خود و دیگران را در عذاب دنیوی و اخروی قرار دهیم؟!

زندگی دنیای زیبایی از ریاضیات است، بیاییم:

خوبی‌ها را جمع کنیم؛

بدی‌ها را کم کنیم؛

شادی‌ها را ضرب کنیم؛

غم‌ها را تقسیم کنیم؛

تفرها را جذر گرفته؛

و محبت‌ها را به توان برسانیم.

بارالها، معبودا، پروردگارا! ما را لحظه‌ای به حال خود وامگذار و تمام جسم و روح و نیت و عمل ما را در جهت خودت قرار داده و ما را از دوستداران واقعی اولیایت، و ائمه معصومین علیهم‌السلام قرار ده.

کفران نعمت است اگر از سروران گرام و دوستان محترم آقایان حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید محمد نجم الهدی (در راهنمایی و تشویق)، حسین رفیعی (ویراستار)، محمدحسن امیری (صفحه‌آرا)، رضا خاکیان (طراح جلد)، ناشر و حاج علی حاجی‌باقریان (ناظر چاپ)، مهندس حاج مجید قادری آذر (کارشناس قرآنی و تحقیقات میدانی)، مهندس حجت قادری آذر (تحقیقات رایانه‌ای)، سرکار حاجیه خانم سمانه قادری آذر (کارشناس مدیریت و تایپ اولیه)، حاج آقا نظر علی شکور ثانوی (که مصرانه مرا مجاب به تألیف این اثر نمود) و تمام دوستان و آشنایان محترمی که مرا به نوعی تشویق و ترغیب به انجام این پروژه نموده‌اند، مراتب قدردانی عمیق و سپاسگزاری خود را ابراز نمایم، لذا ضمن ابراز تشکر وافر توفیق روزافزون آنان را از خداوند متعال خواهانم.

در خاتمه اگر ثوابی از این عمل ناچیز ما تحصیل گردید، آن را به روح پرفتوح دو یار دیرین و مرجع بزرگوار شیعه حضرت امام خمینی و حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی - قدس الله اسرارهما - مراجع و علمای بزرگوار شیعه، شهدا، جانبازان و ایثارگران و نیز پدر و مادر خود و همسر عزیزم که در تحقیق نهایت لطف و مساعدت را داشته‌اند، اهدا می‌نمایم.

تقدیم به همه خوبان عالم

بنده عاصی خدا

عادل قادری آذر

واژهٔ لسان (زبان)

طبیعت (فطرت) ما بسیاری از آموخته‌ها را خودش یاد می‌گیرد و تأثیر بسیاری از دانستنی‌ها را می‌پذیرد، در نتیجه نیروی تفکر معرفت‌هایی را که از راه طبیعت به دست آمده، تکمیل می‌کند و ابداعات تازه‌ای را بر آن می‌افزاید. پس زبان از ابتدای امر به طور قراردادی به وجود نیامده؛ بلکه طبیعت بشر که در هر ملتی تأثیرات و ادراکات خاص دارد، به طرز مخصوصی هوایی را که با هر تأثر و با هر ادراکی ضبط شده، از گلوش خارج می‌کند. بعدها هر ملتی زبانی مخصوص خودش، ولی مشترک بین تمام اعضایش به وجود آورده، تا از تولید هرج و مرج در نشان دادن اشیا اجتناب ورزد، و اشخاص بتوانند با کوتاه‌ترین گونه، ما فی الضمیر خود را بیان نمایند. بعد از آن، کسانی که در قلمرو اشیایی که تا آن وقت مجهول بودند رسوخ می‌کردند و لازم بود آن‌ها را به نامی بنامند. کلماتی برای نشان دادن

آن‌ها وضع نمودند و اشخاص دیگر در اثر تمرکز فکر درباره علتی که دائماً آن‌ها را مورد استعمال قرار می‌داد، بالاخره به درک مفهوم آن‌ها نائل شدند.

معنای لغوی لسان (زبان)

اللِّسَانُ وَ اللِّسَعَةُ: کسی که بسیار زخم زبان می‌زند.

الِسنُّ: زبان، لغت، کلام، سخن.

اللسان: زبان.^۱

زبان: اندام گوشتی و عضلانی جنبان درون دهان. اغلب مهره‌داران که اندام چشایی و دارای غده‌های بزاقی است و در جابه‌جا کردن و فروبردن غذا کمک می‌کند و نیز آلت سخن است.^۲

زبان: (قد = Zu) Zgbgn = زفان = زوان.

عضو عضلانی و نسبتاً طویل و متحرک که در حفره دهانی قرار دارد.

زبان‌بَر: خاموش کردن مدعی به دلایلی که دیگر نتواند سخن گوید.

زبان دادن: عهد کردن، شرط کردن، قول دادن، وعده دادن، رخصت دادن، دستوری دادن.^۳

۱. منجد الطلاب، باب (ل)، ص ۵۰۱.

۲. فرهنگ کامل فارسی، غلامرضا انصاف‌پور، باب (ز)، ص ۵۱۹.

۳. فرهنگ معین (فارسی)، ص ۷۷۶، باب (ز).

زبان: آلت گفتار = لغت طایفه.

زبان‌باز: کسی که زبان نرم و شیرینی دارد و طرف را گول می‌زند.

زبان‌بُر: بخششی که به خصم دهند.

زبان‌بستن: خاموش بودن.

زبان‌دان: کسی است که عده‌ای از زبان‌های حیّه (زنده) را بداند.^۱

زبان: لسان، لهجه، لغت.

زبان‌باز: متملق.^۲

زبان: عضو بدن انسان و حیوان که در دهان قرار دارد و با آن مزه چیزها چشیده می‌شود، و انسان به وسیله آن حرف می‌زند، به معنی لهجه و طرز تکلم و گفتار هر قوم و ملت نیز می‌گویند.

زبان‌آور: خوش‌بیان، خوش‌صحبت، شاعر، سخنور، زبانور.

زبان‌بازی: تملق، چاپلوسی، چرب‌زبانی.

زبان‌بستن: خاموش شدن، سکوت کردن، زبان در کشیدن هم گویند.

زبان‌بریده: بی‌زبان، زبان‌بسته، خاموش، ساکت، کسی که حرف نزند و

همیشه خاموش باشد.

زبان‌دراز: پرحرف، گستاخ، کسی که در حرف‌زدن و سخن‌گفتن با

دیگری گستاخی و جسارت کند.^۳

زبان: به عربی لسان گویند.

۱. فرهنگ کاتوزیان، باب (ز)، ص ۳۶۶.

۲. فرهنگ طلائی (المعجم اللّهمی)، دکتر محمد تونجی، باب (ز)، ص ۳۰۹.

۳. فرهنگ فارسی عمید، باب (ز)، ص ۵۶۵.

زبان بی سر: کنایه از سخن بیهوده می باشد.

زبان گیر: کنایه از جاسوسی است.

زبانه: آن چه در میان شاهین ترازو باشد و زبان و نوک هر چیز را

گویند.^۱

۱. برهان قاطع، محمدحسین خلف تبریزی، جلد ج - س، باب (ز)، ص ۱۰۰۳.

سخنان بزرگان اسلام و جهان در خصوص زبان

۱. انسان به کیفر زبان و دستش گرفتار می‌شود.
۲. زبان آئینه روحیات انسانی است.
۳. زبان از زیادخواهی دل سخن می‌گوید.
۴. زبان استخوان ندارد، ولی به آسانی استخوان می‌شکند.
۵. زبان انسان، ماری است که جثه خودش را می‌گزد.
۶. زبان بدگویان، از پیامبران کوتاه نبود تا به دیگران چه رسد.
۷. زبان بهترین و بدترین چیزهای دنیاست.

۱. امام خمینی علیه السلام.

۲. لایب نیتس.

۳. متی، ۱۲:۳۴.

۴. مثل ترکی.

۵. گرگول.

۶. جلال‌الدین محمد دوانی.

۷. اروپ.